الثقة بالله ثمن لكل غال و سلم الى كل عال

اطمینان و توکل بر خدا بهای هر چیز گرانقیمت و نردبان هر مقام بالا و رفیعی است.

خبر امروز

رونمایی از نسخه ۴۰۰ ساله «لهوف»

نام «لهوف» را بی‌شک تا امروز بارها شنیده‌اید. مقتل‌نگاری معروفی که توسط سید بن طاووس در بیان مصائب واقعه کربلا و شهادت امام حسین(ع) نوشته شده است. ابن طاووس نخستین کسی است که قیام امام حسین(ع) را بر اساس شهادت عرفانی تبیین کرده است. چون کتاب را برای مسافران عتبات و زائران امام حسین(ع) نوشته، تلاش کرده تا اثرش مختصر و مفید باشد و به خاطر همین سلسله اسناد روایات را حذف کرده و فقط نام آخرین راوی یا منبع روایت را آورده است. «لهوف» وقایع مرتبط با امام حسین(ع) را از پیش از تولد ایشان تا رویدادهای پس از واقعه عاشورا در بر می‌گیرد. روز گذشته در یکصد و سی و یکمین برنامه سه‌شنبه‌های علمی و فرهنگی آستان قدس رضوی نسخه خطی ۴۰۰ساله این کتاب رونمایی شد. حجت‌الاسلام والمسلمین دهشت استاد حوزه و دانشگاه در این نشست ضمن پرداختن به ابعادی از شخصیت سید بن طاووس، به وجود بیش از ۶۰ اثر منسوب به این عالم شیعه اشاره کرد و لهوف را دارای نوآوری‌هایی در سبک نوشتار، نگاه به موضوع و نتیجه‌گیری دانست.

حسینیه

میزبانی از عزاداران حسینی

مؤسسه جوانان و تشکل‌های انقلابی بنیاد کرامت رضوی با هدف تعظیم شعائر الهی و روشن نگه داشتن چراغ روضه سیدالشهدا(ع) از آغاز دهه اول محرم به مدت ۱۰ شب اقدام به برگزاری مراسم عزاداری دهه اول محرم الحرام در محیط باز این مجموعه کرده است. این مراسم معنوی هر شب ساعت ۲۰ و ۴۵ دقیقه در خیابان کوهسنگی حدفاصل کوهسنگی ۱۷ و ۱۹ با سخنرانی آیت‌الله عابدینی و حضور پرشور مردم ولایتمدار محله کوهسنگی مشهد آغاز می‌شود و در ادامه دکتر مصطفی باقرزاده و محمد حسین‌زاده با هدف ارتقای سطح بصیرت مردم به تحلیل مسائل روز می‌پردازند و سپس مراسم با مدیحه‌سرایی پایان می‌یابد.

با عاشوراییان - عابس بن ابی‌شبیب شاکری

قدم به قدم تا سعادت ابدی

محمد حسین نیکبخت

همه در خانه مختار جمع شده بودند تا با مُسلم بن عقیل بیعت کنند؛ بزرگان شیعه در کوفه با لبخندی بر لب به سخنان پسرعمو و فرستاده حسین بن علی(ع) گوش می‌دادند. ناگهان صدای در بلند شد؛ مختار برای باز کردن در از اتاق بیرون رفت؛ سکوتی سنگین بر آن جمعیت حاکم شد. همه نگران بودند؛ چه کسی می‌تواند باشد؟ اما وقتی مختار بازگشت و حاضران دیدند آنکه به دنبال پسر ابوعبید ثقفی می‌آید، عابس بن ابی‌شبیب شاکری است، نفس راحتی کشیدند. عابس یکی از شیعیان نامدار و شجاع کوفه بود که سابقه حضور در جنگ‌های صفین، جمل و نهروان را داشت. مردی که زیاد صحبت نمی‌کرد اما زیاد می‌اندیشید. ضرب شمشیر او شهرت فراوانی داشت؛ عابس با تأسی به مولایش علی بن ابی‌طالب(ع) هرگز در میدان رزم به دشمن پُشت نمی‌کرد؛ شایع بود که عابس یک‌تنه ۲۰ مرد جنگی را حریف است؛ اصلاً نامش به دل دشمنان ترس می‌انداخت. سلامی کرد و آمد روبه‌روی پسر عقیل نشست، به او خوشامد گفت و حال و احوالش را پرسید. مُسلم تشکر کرد و گفت: آیا برای بیعت آمده‌ای؟ همشهری‌هایت بسیار آمدند و بیعت کردند. عابس تأملی کرد و پاسخ داد: ای پسر عقیل! من از جانب مردم کوفه سخن نمی‌گویم، زیرا از دل آن‌ها خبر ندارم و حاضر نیستم به واسطه دفاع از آن‌ها، شما را فریب دهم؛ اما در مورد خودم به شما می‌گویم، اگر دعوتم کنی، اجابت خواهم کرد و در کنارت با دشمنان خواهم جنگید تا به دیدار پروردگارم نائل شوم... سپس برخاست و دست مسلم بن عقیل را فشرد.

■ به سوی کاروان عشق

با ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه همه چیز تغییر کرد و جماعت کوفی از تَشَر پسر زیاد ترسید و مسلم و معدود یارانش تنها ماندند. عابس هر چه کرد نتوانست آن گروه از هم پاشیده را برای حمایت از پسرعموی سیدالشهدا(ع) گرد هم آورد. پس از شهادت مسلم، عابس دریافت ماندن در شهر پرفریب کوفه، دردی را دوا نمی‌کند و باید هر طور شده، خودش را به مولایش برساند؛ می‌دانست که امام حسین(ع) از مکه حرکت کرده و منزل به منزل به جانب کوفه در حرکت است. این بود که عابس به همراه غلامش شوذب که او نیز از دلدادگان امیرمؤمنان(ع) بود، از بیراهه‌ها گریخت و خودش را به کاروان عشق رساند.

روز عاشورا فرارسید و یاران سیدالشهدا(ع) عزم میدان کردند. عابس آماده جانبازی شد. لباس رزم پوشید، شمشیر حمایل نمود و سپس رو به شوذب کرد و گفت: تصمیمت چیست؟ شوذب با صدایی که از هیجان می‌لرزید، پاسخ داد: این چه پرسشی است! معلوم است! همراه تو در کنار پسر پیامبر خدا(ص) می‌مانم و از او دفاع می‌کنم. عابس لبخندی زد و به نشانه تحسین و احترام، شوذب را در آغوش گرفت و گفت: خوب تصمیمی گرفتی. می‌دانی! امروز روز عمل و تلاش است، باید تمام سعی خودمان را برای رسیدن به سعادت ابدی انجام دهیم؛ چرا که فردا روز حساب است نه عمل. آن دو نزد سالار شهیدان آمدند و رخصت میدان خواستند. امام(ع) اجازه داد. عابس و شوذب پشت به پشت هم می‌جنگیدند و در میان صفوف دشمن رخنه ایجاد می‌کردند. در آن هنگامه، ناگهان نیزه‌ای به سمت شوذب پرتاب شد و در قلب او نشست. غلام عابس به شهادت رسید. پسر ابی‌شبیب، پیکر شوذب را به خیمه‌ها رساند؛ سوار اسب شد تا به میدان بازگردد؛ اما ناگهان بازگشت، از اسب پیاده شد و به سوی امام(ع) رفت و گفت: یا اباعبدالله! برای من روی زمین هیچ کس محبوب‌تر از شما نیست. اگر می‌توانستم با چیزی عزیزتر از جانم از شما دفاع کنم، دریغ نمی‌کردم. سپس عرض ادبی کرد و از امام(ع) فاصله گرفت؛ اما انگار که چیزی یادش آمده باشد، دوباره بازگشت و در مقابل امام حسین(ع) ایستاد. آن حضرت دلیل بازگشت را جویا شد؛ عابس گفت: السلام علیک یا اباعبدالله، در پیشگاه خداوند شهادت می‌دهم که من در راه تو و پدر بزرگوارت گام برداشته‌ام. امام(ع) در حق عابس دعا فرمود و او این بار با پای پیاده به سوی میدان رفت. هیچ کس را جرئت آن نبود که به تنهایی با پسر ابی‌شبیب روبه‌رو شود. این بود که او را از دور با سنگ هدف قرار می‌دادند! عابس زره و کلاهخود را از تن بیرون آورد و فریادزنان به سوی دشمن شتافت؛ رزمی نمایان کرد و پس از کشتن چندین نفر از کوفیان، شربت شهادت نوشید. می‌گویند پس از شهادت او، تعداد زیادی از افراد سپاه کوفه مدعی کشتن عابس شدند تا جایی که کار به دعوا و مرافعه کشید؛ عمر بن سعد رو به مدعیان کرد و گفت: دهانتان را ببندید و ادعای گزاف نکنید، زیرا از میان برداشتن مردی چون عابس، کار یک نفر نیست!

گزیده

روز عاشورا فرارسید و یاران سیدالشهدا(ع) عزم میدان کردند. عابس آماده جانبازی شد. لباس رزم پوشید، شمشیر حمایل نمود و سپس رو به شوذب کرد و گفت: تصمیمت چیست؟ شوذب با صدایی که از هیجان می‌لرزید، پاسخ داد: این چه پرسشی است! معلوم است! همراه تو در کنار پسر پیامبر خدا(ص) می‌مانم و از او دفاع می‌کنم.

[illegible]